

## تا سالگرد دیگر، کم و بیش، یک سال وقت داریم!

محمد علی اصفهانی

زیاد پیش می آید که آدم به چیزی رسیده باشد اما از آن نگذشته باشد. ولی گاهی هم پیش می آید که آدم از چیزی گذشته باشد بدون آن که به آن رسیده باشد. چند روزی بیشتر نیست که از سالگرد ۲۲ بهمن ۵۷ گذشته است. بنا بر این هنوز وقت زیادی داریم. نزدیک دوازده ماه تا سالگرد دیگر باقی است. و در این مدت شاید فرصتی باشد تا به تماشای رودخانه ی هراکلیت که او را هرقلیطوس هم می نامند برویم.

این که در موقع تماشای رودخانه، هراکلیت را هرقلیطوس بنامیم، و یا هرقلیطوس را هراکلیت، اهمیت چندانی ندارد. اسم اصلی آن حکیم، به احتمال زیاد نه هراکلیت بوده است و نه هرقلیطوس. بلکه چیز دیگری بوده است که هرقلیطوس و هراکلیت هر دو اشاره به آنند. هر کدام به تناسب زبان قومی. اسم، مهم نیست. مهم، مسماست. نامیده شده. ما ناچاریم که روی هر چیزی اسمی بگذاریم تا بتوانیم بدون آن که خود آن را در پیش چشم داشته باشیم در باره اش حرف بزنیم و فکر کنیم. یا فکر کنیم و حرف بزنیم. تا اینجای قضیه اشکالی ندارد. ولی مشکل در این است که: - یک اسم، تا چه حد می تواند یک مسمّا را همانطور که هست بیان کند؟

در شعر و شاعری، زد و خوردی هست بر سر این که آیا باید با

اسم‌ها شعر گفت یا با خود سوژه‌ها. یعنی با خود مسمّا‌ها. یک عده می‌گویند که شاعری که با اسم‌ها شعر می‌گوید، شعرش پیوسته در خطر تصنع است؛ چرا که در لحظات شعری او سوژه‌ها خودشان غایبند و او بدون حضورشان، از آن‌ها - به واسطه‌ی کلمه‌ها - سخن گفته است؛ در حالی که روند کار می‌بایست بر عکس باشد.

این که در کار شعر و شاعری تا چه اندازه این حرف درست است و یا اصلاً عملی است، و تا چه اندازه این حرف نادرست است و یا اصلاً عملی نیست، بحثش دیگر است. اما در کار تجزیه و تحلیل، از اساس، جایی برای این حرف وجود ندارد. و شاید از جمله به دلیل همین عدم حضور عینی سوژه‌ها در تجزیه و تحلیل است که باید همیشه به قول اهل ریاضیات، ضریب‌هایی را برای اشتباه قائل بود.

مثل اشتباه‌هایی که در تجزیه و تحلیل انقلاب، از آغاز وجود داشت و یا بعداً به وجود آمد و به وجود خواهد آمد.

امروز، در آن سو، حتی قاتلان انقلاب هم فرصت‌های به هدر رفته را از رهروان انقلاب طلبکاری می‌کنند. و این عجیب نیست. عجیب، این است که در این سو، اما هنوز فرصت‌ها به هدر می‌روند؛ و هنوز در سوگواری بی‌حاصل دیر رسیدن‌ها، این سوییانی، یا توقف می‌کنند و یا بی‌آن که برسند می‌گذرند. و آن گذرگاه که از نرسیدن می‌گذرد، رهروانش را یا به فریب سرابی خواهد فریفت (اگر اصلاً دستکم، سرابی در چشم‌انداز داشته باشد) یا به ناامیدی در خود مدفون خواهد کرد.

انقلاب، شکست نخورده است؛ بلکه به نتیجه‌ی مطلوب نرسیده

است. نمی گویم بلکه پیروز نشده است. چون انقلاب پیروز شده، انقلاب نیست. سکونی است در پی حرکت. «شونده» و «شده» با هم فرق دارند. همان فرقی که سکون با حرکت دارد. و همان فرقی که ماندن با عبور دارد. یا حتی همان فرقی که عبور دارد با عبور از عبور. و برداشتِ «شونده» از انقلاب، آنچه را که همین حالا، بعد از این همه سال ها جریان دارد، در متن انقلاب می بیند؛ نه بیرون از آن.

در ۲۲ بهمن ۵۷ دیواری فرو ریخت تا در عبور - عبوری که از رسیدن می گذرد - به دیواری دیگر برسد. دیواری که تنها در رسیدن به آن و فروریختن آن و گذار از آن است که می توان از «مفهوم انقلاب» و نه از «نام انقلاب» سخن گفت. فرصت هایی که از دست رفته اند را نمی توان «بازیافت». اما فرصت هایی را که باقی هستند می توان «دریافت» تا دیگر نیازی به بازیافتن آن ها نباشد. به محال. و فرصت هایی که از دست نرفته اند کدامند؟

۲۸ بهمن ۱۳۸۶

محمد علی اصفهانی

[www.ghoghnoos.org](http://www.ghoghnoos.org)

\* در این یادداشت کوتاه، از دیگرگون شده ی بخشی از مقاله یی متفاوت، نوشته شده تقریباً در پانزده سال پیش به همین قلم، با نام «همگام آن شونده ی محتوم» استفاده هایی شده است.